

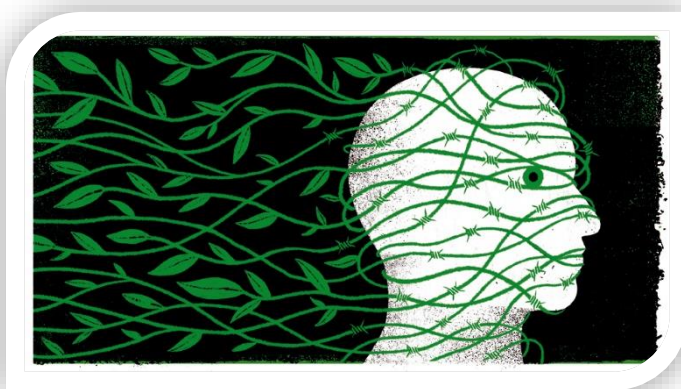
# این «اکوفاشیسم» نیست لیبرالیسم است

ساموئل میلر مک‌دانلد<sup>۱</sup>



ترجمه‌ی مهدی مازرونی<sup>۲</sup>

در باب این واژه‌ی نوظهور «اکوفاشیسم»، که چگونه لیبرال‌های نژادپرست معمولی را از بند ملامت می‌رهاند.



<sup>۱</sup> پژوهشگر دوره‌ی دکترای سیاست انرژی در دانشگاه آکسفورد

<sup>۲</sup> پژوهشگر دوره‌ی دکترای علوم سیاسی

در ماه مارس ۲۰۱۹، قاتلی با شلیک به سوی جمعیت ۵۱ نفر را در دو مسجد در شهر کرایست چرچ نیوزیلند به قتل رساند. در مانیفست ۷۴ صفحه‌ای در توجیه این قتل دسته‌جمعی، قاتل دغدغه‌های زیست‌بومی‌اش را با ملی‌گرایی قومی درهم آمیخت، و به‌صراحت این‌گونه نوشت: «هیچ نوع ملی‌گرایی بی‌بذل توجه به حفاظت از زیست‌بوم دوام نمی‌آورد». در ژانویه‌ی همان سال، جین گودال به داووس رفت تا به اتاقی مملو از صاحبان ثروت‌های افسانه‌ای بگوید که ما از بسیاری از عواقب وخیم زیست‌بوم در جهان در پناه خواهیم ماند اگر که به‌سادگی جمعیت انسانی بسیار کم‌تری می‌داشتیم (پیشنهاد وی جمعیتی در حدود ۵۰۰ میلیون نفر بود، در حدود یک‌پانزدهم جمعیت کنونی جهان). به زعم بسیاری از نظردهندگان اینترنتی، قاتل نمازگزاران مسجدها و گودال دو نمونه از یک شیخ درحال ظهورند: اکوفاشیسم.

کسانی که به‌طور مزمّن آنلاین نبوده‌اند یا که سررشته‌ی چندانی از این گفتمان ندارند ممکن است با خود بیندیشند که بلاهت‌بار است اگر یک رام‌کننده‌ی پیر و مهربان میمون‌ها را که تکرار واضح‌ات کرده با فردی از جنبشی سیاسی مانند ملی‌گرایی نژاد سفید یکسان شماریم که ده‌ها فرد را به قتل رسانده. و خب حق دارند که چنین بیندیشند: علی‌الظاهر، این تشبیه بسیار ناشیانه به نظر می‌رسد. اما زمانی که نگاهی عمیق‌تر می‌اندازیم به اعقاب دیدگاه گودال (یا دست‌کم دیدگاه آن مخاطبینی که وی در داووس برایشان جلوه‌گری می‌کرد) و دیدگاه ملی‌گرای نژاد سفید آن قاتل مساجد، به سرچشمه‌ی ایدئولوژیکی مشترکی می‌رسیم؛ اگرچه نه همان ایدئولوژی که به‌طور معمول شناسایی شده است. ایدئولوژی مسمومی که این دو ادعا در آن ریشه دارند نسخه‌ی ترسناک جدید و «زیست‌بومی» از فاشیسم نیست. در عوض، همانطور که در مورد ایده‌های شرورانه بسیار رایج است، ریشه را در کاپیتاللیسم لیبرال قدیمی و ملال‌آور می‌توان کاوید. عنوان «اکوفاشیسم» ممکن است که با سهولت همراه باشد، اما به جای تعقیب یک شیخ تازه، بیایید توجه خود را معطوف آن دشمن واقعی، خطرناک‌تر و قدرتمندتر کنیم. تنها با درک درست آنچه رو در روی ماست می‌توانیم دنیایی عادلانه و زیست‌بومی سالم فراهم کنیم.

## آنچه که اکوفاشیسم نیست

بیماری جهانگیر اخیر، کووید ۱۹، به موفقیتی دست یافت که کنش‌گری و فعالیت دولتی نتوانست به‌قدر کافی به دست آورد: خواباندن چرخ بسیاری فعالیت‌های فشرده‌ی صنعتی همچون حمل‌ونقل با استفاده از سوخت‌های فسیلی و همچنین تولیدات انبوه. در برخی نقاط، نتیجه‌ی حاصله بهتر شدن شرایط زیست‌بوم بوده. در ایتالیا، به‌طور مثال، آب گذرهای ونیز که سال‌ها آلوده به دی‌اکسید نیترات بودند رو به تمیزی نهاده‌اند. بنا به گزارش‌های محلی، ماهی‌ها در کار بازگشتند و آب منطقه در شصت سال اخیر اینگونه پاک نبوده. نتایجی مشابه در چین هم دیده شده، که آلودگی هوا از سر خاموشی چرخ صنعت بسیار کاهش یافته. مطابق با یک تحقیق، کاهش آلودگی هوا احتمال جان حدود ۷۷ هزار انسان را نجات خواهد داد.

گروهی در پاسخ بدین پدیده صحبت‌های شخصیت مأمور اسمیت، در فیلم ماتریس، را طوطی‌وار تکرار می‌کنند، از جمله اینکه می‌گفت: «ما خود ویروسییم». یک توییت که عین این جمله را تکرار کرده تا زمان نشر این مقاله ۲۱۳ هزار لایک گرفته. اما توییت دیگری به این پیام ارجاع داده و آن را اکوفاشیسم خوانده (۵۹۴ هزار لایک). در واقع، بسیاری افراد برای خود اعتبار توثیقی دست‌وپا کرده‌اند با «اکوفاشیسم» خواندن چنین پیام‌هایی.

عجیب است. اگر واژه‌ی «اکوفاشیسم» را تحت‌اللفظی و فنی معنا کنیم—به معنی واکنشی راست‌گرایانه و خودکامانه به یک بحران زیست‌بومی—آنگاه قرنطینه‌ی خودکامانه‌ی دولت‌های ایتالیا و چین بسیار نزدیک‌ترند به مثال اکوفاشیسم تا اظهارنظرهای ضدانسانی چون ویروس شمردن انسان‌ها. با بررسی شواهد اخیر که می‌گویند شیوع کووید ۱۹ از ثمرات فروسایش زیست‌بوم است، واکنش‌های خودکامانه به آن احتمالاً واقعی‌ترین مثال‌های اکوفاشیسم در دنیای امروزند. این واکنش‌ها به هیچ روی زیست‌محور<sup>۱</sup> نیستند، از آن‌رو که هدفشان نجات انسان به بهای تخریب محیط زیست است؛ چین، در آستانه‌ی شیوع ویروس، بر آن شده که قوانین الساعه

<sup>۱</sup> دیدگاهی که معتقد است نیازها و حقوق انسان‌ها فراتر از آن دیگر موجودات زنده نیستند.

ضعیف خود علیه آلودگی را ضعیف‌تر کند. در واقع، فاشیسم تاریخی اغلب، اگر نه همواره، به‌غایت انسان‌محور بوده است. فاشیست‌های ایتالیا، که مبدعان این ایدئولوژی بودند، از طبیعت بیزار بودند و ابتکارات و فناوری بشر را ستایش می‌کردند. اظهارنظرهای تویتری که به شکلی مبهم زیست‌محور و یا ضدانسانی‌اند به خودی خود اکوفاشیسم نیستند، مگر این‌که به وضوح و صراحت خواهان حکومت خودکامه یا ملی‌گرایی قومی باشند. اشاره به چنین گفتمان‌هایی به عنوان نمونه‌های اکوفاشیسم کمکی در راه شناخت مخاطرات پیش رو نمی‌کند.

علاوه بر این، اکوفاشیسم این نیست که کسی این مشاهدات معمول را بر زبان راند:

✚ برخی از جوامع بشری (آنها که کشاورزی عمقی انجام می‌دهند) اغلب جمعیت غیرانسانی را وادار به کوچ می‌کنند، که خود می‌تواند خسارات سنگین زیست‌بومی به همراه داشته باشد.

✚ برخی از محیط‌های انسانی الزاماً به انحای مختلف فشرده‌تر خواهد شد تا از فروپاشی کامل زیست‌بوم جلوگیری شود.

✚ کاهش چشمگیر درخواست‌های ما از زیست‌بوم به احتمال فراوان اثرات منفی ما بر آن را کاهش خواهد داد.

اینها حقایق مادی پیش‌پا افتاده‌اند. اما، بیابید آنها را بدیهی فرض نکنیم، چون واقعیت این است که چنین نظراتی در دستان ملی‌گرایان قومی بدل به سلاح می‌شود— به عبارتی، اگر بگوییم جمعیت انسان می‌تواند اثرات منفی بر سیاره بگذارد، یک نژادپرست با خوشحالی تمام فهرستی نشان می‌دهد از کسانی که وی گمان می‌دارد باید در صف نخست پاکسازی قرار بگیرند.

آنچه که باید صادقانه بپذیریم این است که «ظرفیت حمل» زمین پایان‌پذیر است؛ یعنی زیست‌توده‌ای که بتواند در یک مکان و زمان خاص بزید بی‌نهایت نیست. از آنجا که ظرفیت حمل واقعی زمین ثابت نیست به‌سختی بتوان آن را سنجید: تغییرات اقلیمی، عوامل زمین‌شناختی و کیهانی، و فناوری انسانی همه می‌توانند مؤثر واقع شوند. هولوسن،<sup>۱</sup> به‌طور مثال، دگرگونی اقلیمی جغرافیایی شگرفی بود که

<sup>۱</sup> وابسته به دوره‌ی زمین‌شناسی حاضر که از پایان دوره‌ی پلیستوسن شروع می‌گردد. (آریانپور)

ظرفیت زیست‌توده‌ی زمین را به نفع انسان افزایش داد، و از آن‌روست که در اسناد باستان‌شناسانه شاهد افزایش تدریجی جمعیت انسان از زمان آغاز هولوسن در ۱۲ هزار سال پیش بوده‌ایم. و از آن زمان، ۸۲٪ زیست‌توده‌ی غیرانسانی پستاندار غیراهلی از میان رفته است، که تا حدی منوط است به توسعه‌ی انسان به عنوان گونه‌ای متجاوز به اکوسیستم‌های نو. دیگر انسان‌ریخت‌ها—گونه‌هایی که به انسان شبیه‌اند—نیز در این مدت پاکسازی شدند، باز به احتمال فراوان به دلیل رقابت بر سر منابع.

این مفهوم که منابع می‌توانند در آینده لایتناهی باشند اسطوره‌ای کاپیتالیستی‌ست، و مطلقاً ریشه در هیچ علم معتبری ندارد. شواهدی متقن وجود دارند که ادعا می‌کنند حد فرادست ظرفیت حمل انسانی زمین مابین یک و دو میلیارد نفر در شرایط ثبات هولوسن است، بر پایه‌ی زندگی ارگانیک («ارگانیک» به معنی عدم استفاده از سوخت فسیلی برای تولید کود، و کشت، داشت، و برداشت زمین‌های کشاورزی، و برداشت انبوه از دریا). اما، در این عدد مناقشه است، و لازم به ذکر، که این آمارکماکان بر پایه‌ی انواع عمقی و اغلب مخرب کشاورزی استوار است که زیست‌بوم‌هایی با تنوع فراوان زیستی را از دور خارج می‌کنند. بعلاوه، این احتمال هم می‌رود که شرایط مساعد و اثبات هولوسن رو به پایان گذاشته؛ در نتیجه‌ی اثرات انسان بر این زیست‌کره. به هر روی، با اطمینان نمی‌توان گفت ظرفیت حمل سیاره‌ی زمین چیست. در حال حاضر در تغییر است و به احتمال رو به کاهش دارد.

در حالی که اهمیت شایان دارد که به وجود ظرفیت حمل اذعان داشته باشیم، و اهمیت دارد که برخلاف آنچه کاپیتالیسم معاصر مفروض می‌دارد وانمود نکنیم که زمین تا ابد قابلیت بهره‌کشی دارد، در عین حال باید گوش به زنگ باشیم که چیست که چنین رویکردی را پرمخاطره می‌سازد. نظر گودال در مورد جمعیت زیانبخش بود، نه به این خاطر که در نفس خود اکوفاشیستی باشد، بلکه به سه دلیل عمده. نخست اینکه، گزاره‌ی «جمعیت بشر بیش از اندازه است» می‌تواند به سادگی عواقب سیاسی دهشت‌بار به بار آورد، خاصه اینکه در اتاقی مملو از روان‌پریشان ثروتمند و خودشیفته بر زبان رانده شود که باور دارند خودشان هوش و مهارت تصمیم‌گیری در مورد باقی گونه‌های حیات را دارند. دوم این‌که، ظاهر چندان خوبی ندارد زمانی که این پیام را

از از یک سفیدپوست انگلستانی دانش آموخته‌ی کمبریج می‌شنویم (که همزمان بانوی دارنده‌ی بالاترین نشان تعالی از امپراتوری بریتانیاست)؛ کسی که در مورد حیوانات در آفریقا تحقیق می‌کند، با وجود سالیان آزرگار بی‌اعتنایی استعمار انگلیس نسبت به مردمان آن دیار، و سرانجام این که، این پیام علّیت ماجرا را بالعکس درک کرده. آنچه که باعث تخریب سیاره شده - بهره‌کشی بی‌رویه از زمین بر اثر استفاده‌ی حاد از سوخت‌های فسیلی که از یک ایدئولوژی استخراج‌گر آب می‌خورد - خود در واقع مسبب رشد تصاعدی جمعیت است. رشد بی‌رویه‌ی جمعیت انسانی منشأ این مشکل نیست، بلکه یکی از عواقب بی‌شمار این مشکل است. در عین حال این حقیقت نیز وجود دارد که به‌لحاظ زیست‌بومی انسان‌ها آن‌چنان از گرده‌ی زمین کار می‌کشند که امکان توسعه‌ی تنوع زیست‌بوم را ناممکن کند؛ خاصه اگر خواهان وفور آسایش مادی برای همگان باشیم، از جمله کسانی که در حال حاضر مستمندند. همانطور که در سرشماری اخیر از زیست‌توده‌ی زمین یافت شده، توسط شرح مذاکرات انجمن علمی، «جمعیت انسان‌ها حدود ده برابر جمع همه‌ی پستانداران غیراهلی دیگر بر روی هم است». توده‌ی حیوانات اهلی ما نیز، در آن واحد، ده برابر بیش از تمام پستانداران غیراهلی‌ست.

با این حال، ضرورت دارد که واقعیت تأثیرات انسان بر سیاره را در نظر بگیریم بدون این که ذره‌ای از مواضع خود در رویارویی با ملّی‌گرایان نژاد سفید عقب نشینیم. قابل انکار نیست که باید بهره‌وری انسان از زمین را کاهش دهیم. انکار این واقعیت بی‌فایده است. اما، نیازی نیست کسی را به کشتن دهیم تا به مقصود دست یابیم، به‌خصوص آنها که جمعیت محروم و حاشیه‌نشین را تشکیل می‌دهند که از اساس هم تأثیرات محیطی کم‌تری اعمال می‌کنند. (این حقیقت که هیچ دلیل متقن زیست‌بومی وجود ندارد که به دنبال سیاست‌های خودکامانه، نژادپرستانه، و به‌نژادانه باشیم می‌تواند این پرسش را برانگیزد که آن‌ها که برای چنین سیاست‌هایی دلائل زیست‌بومی می‌تراشند خود آیا از اول در بند غرایز خودکامانه، نژادپرستانه، و به‌نژادانه نبوده‌اند). یک تحقیق که در نشریه‌ی PLOS به چاپ رسیده دریافت «کشورهای با جمعیت‌های انسانی سرانه‌ی بالاتر و چگالش جمعیت بالاتر بالنسبه تأثیرات بیشتری بر زیست‌بوم داشته‌اند و آنها که نرخ رشد جمعیت‌شان پایین‌تر بوده تأثیرشان اندکی

کمتر بوده» اما «کشورهای با سرانه‌ی ثروت بالاتر تأثیرات مخرب بالاتری داشته‌اند بر زیست‌بوم تا کشورهای فقیرتر». مشکل اصلی در ازدیاد جمعیت در کشورهای فقیر و کم‌تر توسعه‌یافته نیست. مشکل، اما، در مصرف‌گرایی بی‌رویه و رشد اقتصادی افراد در کشورهای ثروتمند است! (نگاهی به نمودار صدور انبساطی CO<sub>2</sub> در هر کشور بیندازید تا ببینید ایالات متحده و اروپا در زمینه‌ی تغییرات اقلیمی تا چه اندازه مستقیماً مقصرند).

درعوضِ پروژه‌ی آخرالزمانی تلاش برای «کاستن از جمعیت انسان»، که ناگزیر به فجایع دهشت‌باری ختم خواهد شد که لاجرم ناعادلانه تقسیم خواهد شد و بخش بی‌رحمانه‌ترش بر دوش ضعیف خواهد افتاد، می‌توانیم دغدغه‌های زیست‌بومی را با بنا نهادن یک اقتصاد پسا‌رشد پاسخ‌گوییم. خاصه اینکه، یک اقتصاد پسا‌رشد سوسیالیستی که عدم مساوات اقتصادی را مرتفع کند و از برخی سنت‌های مردمان بومی پیروی کند یحتمل بهترین و اخلاقی‌ترین شیوه را ارائه می‌دهد. به درازای تاریخ، بسیاری جوامع بومی به ظرفیت حمل اشراف داشتند و از تدابیری مبتکرانه برای کنار آمدن با شرایط آن بهره می‌بردند (در کنار ایده‌های وحشتناک چون کشتن اطفال). برخی از این تدابیر به‌غایت جوابگو بودند: تحقیقی تازه در نشریه‌ی *Nature Sustainability* ادعا می‌کند که مردمان <sup>۱</sup> *First Nations*، در حال حاضر ساکن شمال شرقی ایالات متحده، تمدنی پایدار به مدت ۱۴ هزار سال را اداره کردند، که تأثیر مخرب بسیار اندک، شاید هیچ، بر تنوع زیستی محیط محل زندگی‌شان داشتند. اگر که خواهان دنیایی عاری از سوخت فسیلی باشیم با منابع مادی فراوان و عادلانه تقسیم شده، بایستی هم و غم خود را به کار گیریم تا خواسته‌های بشر پا از حد و حدود بیولوژیکی فراتر نگذارند. اما نباید این مهم را از طرق نژادپرستانه و یا قهرآمیز پی گیریم. این حقیقتی است که بایست سرلوحه‌ی عزم بلندمدت ما باشد برای جامعه، درست همان‌گونه که از برای بسیاری از جوامع بومی در طول هزاره‌ها بوده

<sup>۱</sup> اصطلاحی که از اوایل دهه‌ی هشتاد میلادی جانشین واژگان دیگر شد در توصیف اقوام بومی ساکن در شمال کانادا.

است. احتمال قوی این خطر که ممکن است اندیشه‌ی پایداری از طریق روش‌های ناعادلانه صورت گیرد یکی از دلایل متعددی است که سوسیالیست‌ها را وادار دسُگان این گذار را به دست گیرند: اگر سوسیالیست‌ها تعلق کنند، لیبرال‌ها یا فاشیست‌ها سُگان را به دست خواهند گرفت، و اعمال‌شان به احتمال خشونت‌بار، ناعادلانه، و نژادپرستانه خواهد بود. این رویکرد سوسیالیستی همانا تضمین مساوات و فراوانی رفاه مادی در میان مردمان است. با نوع مصرف‌گرایی جنون‌آمیز و استخراج منابعی که در طول سالیان مشخصه‌ی کاپیتالیسم لیبرال بوده، و یا حتا کمونیسم دولتی (یا ترکیبی از این دو) بوده است، این مهم شدنی نیست. اما چرا باید بر بدی کاپیتالیسم لیبرال تأکید کرد؟ چه چیزی آن را تا بدین پایه در راه تسهیل گذار زیست‌بومی خطرناک می‌سازد؟

### اکوفاشیست‌ها اغلب لیبرال‌اند، و بالعکس

ممکن است نظرتان بر این باشد که پیله کردن به لیبرالیسم منصفانه نیست: هر چه باشد، آیا رویکردهای نژادپرستانه به سیاست‌های مربوط به زیست‌بوم مسئله‌ی ملی‌گرایان قومی نیست؟ بله، این طور است، و نکته همین جاست. ملی‌گرایی نژاد سفید که اکوفاشیست‌های علنی نظیر آن تیرانداز مساجد، و آرمان‌پردازان شبه‌راست چون استیو بانن، تاکر کارلسن، و ریچارد اسپنسر ترویج می‌کنند به سهولت در بدنه‌ی خط سیر نظری لیبرالیسم اروپایی جا خوش می‌کند. اسطوره‌های «جایگزینی سفید» و «پاکسازی قومی سفید» تازگی ندارند؛ هر دو میراثی پایا و ایدئولوژیک در کاپیتالیسم لیبرال دارند. با نگاهی هرچند گذرا، جای شگفتی نمی‌ماند: لیبرالیسم اقتصادی خود زاده‌ی همان گونه از پاکسازی قومی زیست‌بومی بود که به تازگی نام «اکوفاشیسم» گرفته است.

نخست، بیابید واژگان مان را شفاف سازیم. لیبرالیسم اقتصادی دقیقاً همان *لیبرالیسم سیاسی* - عقیده به اموری چون آزادی بیان و دموکراسی پارلمانی نیست - و این واژگان نیز ارتباط چندانی به طیف سیاسی بی‌هوده و مبهم «محافظه‌کار-لیبرال» ندارند. اکثر جمهوری خواهان به لحاظ اقتصادی لیبرال هستند. لیبرالیسم/اقتصادی، به طرز پیچیده‌ای، ناسازگار است با لیبرالیسم سیاسی، زیرا اقتصادهای کاپیتالیستی حاصل‌شان اموری ضد-دموکراتیک است از قبیل عدم مساوات در سرمایه و



یکپارچه‌سازی بازار. اینها خود آزادی بیان و دموکراسی پارلمانی را عملاً ناممکن می‌سازند، هرچند که به لحاظ قانونی مجاز باشند. یا شاید بتوان گفت آزادی‌های موعود لیبرالیسم سیاسی از اول قرار نبوده همگانی و نصیب کسانی شود به غیر از مردهای اروپایی زمین‌دار. به یقین، هر دوی اینها، لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی، در زمانه‌ای به منصفی ظهور رسیدند که استعمارگران اروپایی مشغول فتوحات خونبار و غارت کل جهان بودند؛ و اغلب نیز خواهان جان‌نشین کردن غیراروپایی‌ها و غیرمسیحیان با مردمان به اصطلاح «نژاد برتر». استعمارگران نیاز داشتند به برهانی متعالی و اخلاقی برای غارت‌ها و دزدی‌هاشان، و روشن‌نگری لیبرال چنین برهانی را پیشکش کرد.

بیا بیا یک بازی ترتیب دهیم. سعی کنید تمییز دهید که کدامیک از این نقل‌قول‌ها از زبان یک قهرمان لیبرال تمدن غربی بیان شده، و کدام یک بریده‌ایست از مانیفست تیرانداز مساجد نیویورک (اخطار به خاطر محتوای به شدت نژادپرستانه):

۱. «این تحرک در میان یهودیان تازه نیست... این توطئه‌ی جهانشمول برای برانداختن/

۲. تمدن و برای تغییر ساختار جامعه... همواره در حال رشد و توسعه بوده است.»

۳. «من سرسختانه هوادار استفاده از گازهای سمی علیه اقوام غیرمتمدنم... این کار مسبب وحشتی شورانگیز خواهد بود.»

۴. «از هندی‌ها تنفر داریم... مردمی وحشی خوی با مذهبی وحشی خوی‌اند.»

۵. «نمی‌پذیرم که اشتباهی عظیم در قبال سرخپوستان امریکا و یا سیاهپوستان استرالیا صورت گرفته باشد... با استناد به این حقیقت که نژادی برتر و قوی‌تر... سررسیده و جای آنها را گرفته است.»

۶. «[قحطی هند] تقصیر خودشان بود که "همچون خرگوش زاد و ولد دارند [و...] خوشبختانه آن فاجعه جمعیت ایشان را تعدیل کرد.»

ای بابا، همه‌ی اینها [۱،۲،۳،۴،۵،۶] را وینستون چرچیل گفته. دوباره بازی را از

سرگیریم...

۱. «[عقیم‌سازی اجباری] راه‌حلی عملی، خیرخواهانه، و ناگزیر است برای کل این مسئله، و سرانجام می‌تواند بر نژادهای بی‌ارزش اعمال شود».
۲. «مردمان شمال اروپا، همه جای دنیا، نژادی از سربازان، ملوانان، حادثه‌جویان، و سیاحان، و اما ورای این همه، حاکمان، مدیران، و اشراف‌اند».
۳. «دنیا به آخر می‌رسید اگر فتوحات نژاد ژرمن در سرزمین‌های بیگانه در کار نبود».
۴. «دموکراسی در قرن نوزدهم نیازی به اثبات حقانیت خود ندارد ورای این نکته که بهترین مناطق زمین در دنیای نو را برای نژاد سفید حاضر و آماده کرده است».
۵. «می‌توانم اثبات کنم... که انتخاب اصلح بیش از آنکه آمادگی پذیرش آن را دارید به پیشرفت تمدن یاری رسانده است... با نگاهی به آینده‌ای نه‌چندان دور، چه پرشمار نژادهای پست‌تر در سرتاسر زمین که به دست نژادهای برتر از میان برچیده خواهند شد».
۶. «نژادهای متمدن بشر به قطع و یقین نژادهای وحشی را ریشه‌کن کرده، و جایگزین خواهند کرد».
۷. «یقین راسخ دارم اگر اصلاحات به نژادی گسترده در طول یکصد سال آینده انجام نگیرد، تمدن غربی ما ناگزیر دچار فساد آهسته و موربانه‌وار خواهد شد آن‌چنان که گریبان همه تمدن‌های بزرگ و کهن پیش از ما را گرفت».
۸. «گمان من بر این است که کشاورز [مهاجر از اروپا] از آن‌رو بر سرخپوست بومی فائق می‌آید که علفزاران را تصاحب و از آن خود می‌کند، و بدین سان خود را قوی‌تر و از لحاظی طبیعی‌تر می‌سازد».
۹. «آیا واقعاً نظر بر این است که وحشی دوره‌گرد ارتباطی تنگاتنگ‌تر با سرزمین‌اش دارد تا مسیحی متمدن و اسکان‌یافته؟... سیاست حکومت عام بر مرد سرخپوست نه تنها لیبرال که بسیار هم سخاوتمندانه است... تا که وی را از... نابودی کامل برهاند. حکومت عام از سر لطف به مرد سرخپوست خانه اعطا می‌کند، و پیشنهاد می‌کند که تمامی مخارج جابجایی او را بپردازد».

۱۰. «گم شدن [مردم بومی] از میان خانواده‌ی انسانی خسران چندانی برای دنیا نیست».

ای وای! باز هم تنها از لیبرال‌ها نقل آورده‌ام:

۱. مدیسون گرانت: روشنفکر شهیر و کنشگر دوران گشایش<sup>۱</sup>
  ۲. آهان، این هم از گرانت است
  ۳. تئودور روزولت، رئیس‌جمهور جمهوریخواه، قهرمان طیف پیشرو لیبرالیسم
  ۴. این یکی هم از تدی [لقب روزولت] است
  ۵. چارلز داروین، سرسلسله‌ی دانشمندان
  ۶. باز هم چارلز داروین
  ۷. لئونارد داروین، سیاستمدار عضو حزب اتحاد لیبرال<sup>۲</sup> و پسر چارلز
  ۸. هنری دیوید ثورو، هیپی معروف
  ۹. اندرو جکسون، همان‌که گذرگاه اشک<sup>۳</sup> را به کنگره‌ی امریکا غالب کرد
  ۱۰. هنری کلی، وزیر خارجه‌ی ایالات متحده (دموکرات-جمهوری‌خواه)
- بیایید بار دیگر امتحان کنیم:
۱. «مردان سفید را تنها غریزه‌ی بقا پیش می‌راند تا اینکه سرانجام کو کلاکس کلانی عظیم، امپراتوری راستین جنوب، برخاست تا از کشور جنوبی حفاظت کند».
  ۲. «در مسئله‌ی مهاجرت عمده‌های چینی و ژاپنی، من طرفدار سیاست ملی ممانعت‌آم. نمی‌توانیم جمعیتی یکدست بسازیم اگر مردمی را راه دهیم که

<sup>۱</sup> دورانی مملو از کنشمدنی اجتماعی و اصلاحات سیاسی، در حدود سال‌های ۱۸۹۰ تا ۱۹۲۰.

<sup>۲</sup> حزب سیاسی بریتانیایی، تأسیس در ۱۸۸۶، که از حزب لیبرال منشعب و با محافظه‌کاران متحد شد، در مخالفت با استقلال ایرلند.

<sup>۳</sup> نقل‌مکان اجباری و خونبار حدود ۶۰هزار بومی امریکا، که در نهایت باعث مرگ بیش از چهار هزار تن از آنها شد؛ مابین ۱۸۳۰ و ۱۸۵۰.

- با نژاد سفید همساز نیستند. عمله‌گری شرقی مشکلی بر مشکلات نژادی ما خواهد افزود، و ما یقیناً درس عبرت گرفته‌ایم».
۳. «کاکا\*!»، همچون سرخپوست، حذف خواهد شد: این قانون نژادهاست، تاریخ، و این صحبت‌ها».
۴. «برگیرید درفش مرد سفید را بر دوش / در راه کنید بهترین فرزندان تان / ره‌اشان کنید به تبعید / تا کمر به خدمت بندند / مردمان لرزان و وحشی را / تازه اسیران عبوس‌تان را / که نیم دیوَد و نیم نارام».
۵. «رؤیای آمریکانو وجود ندارد. تنها رؤیای امریکایی وجود دارد که به دست جامعه‌ی انگلیسی-پروتستان خلق شده. مکزیکی-امریکایی‌ها تنها در صورتی شریک آن رؤیا خواهند بود که به زبان انگلیسی رؤیا ببینند».
۶. «مسیحیت تنها از طریق نوکیشی توسعه می‌یابد. اسلام از طریق نوکیشی و تولید مثل».
۷. «اگر روزی وادار شویم که علیه قبیله‌ای شمشیر از نیام بیرون کشیم، از پا نمی‌نشینیم مگر آنکه آن قبیله را از هستی ساقط کنیم».
۸. «این مردان به دشت‌ها سرازیر شدند، و با انگیزه‌ای مضاعف از خطر جنگ با سرخپوستان... خلق کردند آنچه که حاصل‌اش را امروز استفاده می‌کنیم؛ و اینها همه از سر جانشین کردن بوفالوهای وحشی با انواع بی‌شمار گله‌های اهلی شده، و همچنین از جایگزین کردن سرخپوستان بی‌فایده با صاحبان هوشمند مزارع پربار و مزارع حیوانات به دست آمد».
۹. «با قرار گرفتن در میان قومی دیگر، قومی برتر از ایشان، و بدون هیچ درکی از دلایل عقب‌افتادگی‌شان و یا تلاش برای مهار آن دلائل، قهراً به نیروی محیط تسلیم شده، و به زودی محو خواهند شد».
۱۰. «آنها [کودکان سیاه‌پوست] اغلب از نوع کودکانی هستند که آنها را درنده‌خو می‌نامند-بی هیچ وجدانی، یا هرگونه احساس همدلی. می‌توانیم از اینکه چگونه به اینجا رسیدند حرف بزنیم، اما پیش از آن، باید به زانو درآوریم شان».
- هیچ مانیفست اکوفاشیستی اینجا یافتید؟ نع، باز هم تنها لیبرال‌ها:

۱. وودرو ویلسون، رئیس جمهور دموکرات و لیبرال ترقی‌خواه
۲. باز هم ویلسون
۳. والت ویتمن، شاعر محبوب و رادیکال امریکایی
۴. رودیارد کیپلینگ، شاعر محبوب و کم‌تر رادیکال انگلیسی
۵. ساموئل هانتینگتون، رئیس پیشین مرکز امور بین‌الملل در هاروارد (دژ مستحکم لیبرالیسم)
۶. باز هم هانتینگتون
۷. توماس جفرسون، از بنیان‌گذاران ایالات متحده در مورد بومیان امریکا
۸. ویلیام تی. شرمن، ژنرال ارتش ایالات شمالی، «نخستین ژنرال مدرن»، و تاجر لیبرال
۹. اندرو جکسون، رئیس‌جمهور دموکرات
۱۰. هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه‌ی ایالات متحده (دموکرات) و قهرمان لیبرال‌ها

ممکن است بگویید: «خب لیبرالیسم تاریخچه‌ی بلندی از نژادپرستی دارد، اما بهتر شده‌ایم الان!» اما این چنین مَلّی‌گرایی سفید، و هواخواه قتل عام، از برای کاپیتالیسم غربی ایراد قابل‌اغماض نیست، بلکه ویژگی بارز آن است. به وضوح بر زبان هواداران‌اش در قرون ۱۸، ۱۹، و ۲۰ جاری می‌شد، و امروزه تنها به بیانی مختصراً پوشیده‌تر نجوا می‌شود. چارلز موری هم‌اکنون مشغول به ترویج همان علم نژادی مخصوص اوایل قرن بیستم است که به جنبش به‌نژادی انجامید (و منع الهام هیتلر شد)، و موری را «خردگرایی» چون استیون پینکر و سم هریس عادی‌سازی می‌کنند؛ همان‌ها که باور دارند به اسطوره‌ی جایگاه کاپیتالیسم لیبرال بر تارک تاریخ. ریچارد داوکینز اخیراً گفته به‌نژادی «در عمل جواب می‌داد» (او اصرار داشت که نظرش مؤید مطلوبیت به‌نژادی نبوده، اما این کمی شباهت دارد به اینکه بگویید پاکسازی قومی «در عمل جواب می‌داد» و زمانی که مردم دهشت‌زده شوند به‌تان بر بخورد. و بسیار دشوار است که رفتاری خیرخواهانه با کسی داشت که سابقه‌ی پر و پیمانی در نمایش تعصبات عیان دارد).

این چنین ملی‌گرایی سفید را از زبان کسانی چون هیلاری کلینتون نیز می‌توان شنید با آن بیانات در مورد «درنده‌خویان»، سابقه‌اش در بیگاری کشیدن از زندانیان سیاهپوست، و طمع سیری‌ناپذیرش در بمباران کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا. همین نکته را در حمله‌های خودکامانه و نظامی رؤیای لیبرال‌ها، جاستین ترودو، علیه اقوام بومی چون وتسووتتن، اینوئیت، و متیس هم شاهدیم؛ آن هم از برای انتقال نفت‌آور نفت. یا در رفتار مشابه اوباما با مردمان First Nations که به خط لوله‌ی نفت باکن (Dakota Access) اعتراض داشتند. در بریتانیا هم شاهد این قضیه هستیم زمانی که نخست‌وزیرش و هواخواه سینه‌چاک چرچیل، بوریس جانسون، از شاعر امپریالیست کیپلینگ شعری نقل می‌کند در دیدار از یک مستعمره‌ی پیشین بریتانیا، یا زمانی که می‌نویسد: «مشکل [آفریقا] این نیست که زمانی ما آنجا مسئولیت داشتیم، بلکه مشکل در این است که دیگر مسئولیتی آنجا نداریم». و به همین صورت این رفتار را در واکنش لیبرال‌ها در مواجهه با کووید ۱۹ نیز شاهدیم. رفتاری که دست‌کم بخشی از آن می‌گوید: «بگذارید مردم بمیرند تا بتوان بازار سهام را نجات داد». و همین را از زبان رئیس‌جمهور برزیل می‌شنویم: همان ژائیر بولسونارو قهرمان نشریه‌های ابرلیبرالی چون فایننشال تایمز و وال استریت ژورنال - همان‌که سرمایه‌گذاران دوستش دارند - همان‌که به سنت پروژه‌ی استعماری قتل و آوارگی بومیان ادامه می‌دهد تا برای بازارهای لیبرال منابع نو دست‌وپا کند. بولسونارو و خود ترامپ ادامه‌ی ضروری و منطقی آن ایدئولوژی‌اند که تنها اصل بدیهی‌اش تبدیل و جب به وجب آب و خاک به سرمایه‌ی شخصی و فردی است. علی‌رغم برجسب‌های سیاسی از قبیل «محافظه‌کار» و «راستگرا»، بولسونارو، ترامپ، و بوریس جانسون هتک حرمتی به ساحت ظرایف کاپیتالیستی نیستند، بلکه تجسم بیرونی و واقعی‌آند.

مخاطبین جین گودال در سخنانی داووس نیز با طیب خاطر به پاکسازی و استثمار جوامع حاشیه‌ای - چه انسان چه حیوان - خواهند پرداخت، تا زمانی که این فنون فضای بازار آزادشده را افزایش دهد. نیازی نیست که به سوی جمعیتی وسیع شلیک کنید تا به خشونت قوم‌گرایانه‌ی جمعی دامن زنید، یا که تلویحاً (یا که علناً) به دیدگاه‌های به‌نژادانه و نژادبرانداز معتقد باشید. تمرکز توجه‌ها بر اکوفاشیست‌ها به

عنوان تهدیدی کاملاً تازه-با توصیف آنها به جوان مجرد<sup>۱</sup> دائم آنلاین، تک‌افتاده، و پرستشگر هرچه کافرانه باشد-لیبرال‌های کسالت‌آور، محتملاً بس خطرناک‌تر، و نژادپرست را از بند ملامت می‌رهاند. به دنبال تیراندازی در مسجد نیوزیلند، مشاور رئیس‌جمهور کلی‌آن کانوی به تلویزیون رفت و تلاش کرد ایدئولوژی ترامپ را از تیرانداز مساجد متفاوت نشان دهد، با «اکو-تروریست» و «اکو-نا‌تورالیست» خواندن آن تیرانداز. این در حالی بود که خود آن تیرانداز ترامپ را به عنوان «نماد هویت باز یافته‌ی سفید» ستایش کرده بود. سیاستمداران مستقر نظام می‌توانند ادعا کنند که چنین خشونت‌های تک‌افتاده همان خودکامگی زمخت ترامپ یا سیاست خارجی «عضلانی» کلینتون نیست، چون زیست‌بوم‌گرایی در گرو چپ‌هاست. از آنجاکه مانیفست‌های تروریست‌ها از زبانی ناسره و عوامانه استفاده می‌کنند به جای این که در لفافه‌ای واضح یا ظریف بپیچند حرف‌شان را، و چون تیراندازهای اکوفاشیست از اسلحه‌ی شخصی استفاده می‌کنند به جای پنهان شدن پشت سلاح‌های نظامی و پلیسی برای قتل عام، تیرانداز نیوزیلند لاید عضو زیست‌بوم‌گرایان افراطی‌ست، نه لیبرال‌های اقتصادی سرمایه-هراس.

اما لیبرال‌های اقتصادی از فاشیست‌های تک‌افتاده تنها برای فاصله گرفتن از نتایج خونبار دیگه‌های نژادپرستانه و داروینسم اجتماعی خودشان در مورد پیشرفت و سلطه استفاده نمی‌کنند. بلکه از نمای دروغین حفاظت از زیست‌بوم سود می‌برند تا چوب حراج زدن خشونت‌بار کاپیتالیسم بر هرآنچه هست را توجیه کنند. برای نمونه، ممکن است به گوش‌تان خورده باشد که جنبشی از نخبگان وجود دارد با نام «اکومدرنیسم» (که به احتمال مهم‌ترین سازمان‌اش مؤسسه‌ی *The Breakthrough* باشد). اکومدرنیسم سرسختانه مروج این اسطوره است که رشد بی‌نهایت، شرکت‌های سهامی چندملیتی خیرخواه، و ادامه‌ی بهره‌کشی بی‌رویه از مردم و منابع طبیعی آرمان‌شهرهای فناورانه را اعطایمان می‌کند که در آنها زندگی به نحوی از واقعیات

<sup>۱</sup> واژه‌ی incel مخفف عبارت involuntary celibates یا مجردان بی‌اختیار خرده‌فرهنگی آنلاین است شامل مردان جوان عمدتاً مبتلا به زن‌ستیزی، انسان‌گریزی، و نژادپرستی.

مادی جدا شده است. مؤسسه‌ی The Breakthrough علناً ایده‌ی وجود کاپیتالیسم را انکار می‌کند (رجوع کنید به مقاله‌ی «اسطوره‌ای به نام "سیستم کاپیتالیستی"»). اسطوره‌ی باطل‌شده‌ای را ترویج می‌کنند که ادعا دارد اقتصاد را می‌توان از بند محدودیت‌های مالی رهانید. یکی از پرکارترین اکومدرنیست‌ها، تد نوردهاوس، انکار می‌کند که ظرفیت حمل‌بایستی رشد اقتصادی را مشروط کند. در مقاله‌ی مؤسسه‌ی The Breakthrough، "مدرنیزه کردن لیبرالیسم"، ویراستاران عنوان می‌کنند: «رمز دستیابی به فرصت‌های اقتصادی بزرگ‌تر و پیشرفت اجتماعی برای فقرا تسریع نرخ رشد اقتصادی‌ست، نه بازتقسیم ثروت». اکومدرنیسم، برکشیده‌ی نخبگان و لیبرال‌های اقتصادی (که گاهی بی‌عرضگی‌شان اسباب خنده است)، منکر این نکته می‌شود که باید ناگزیر از فعالیت‌های فشرده‌ی انسانی—خاصه، کاپیتالیستی—کاست. در واقع اصرار دارند که باید بر استخراج‌های تب‌آلود و مصرف‌گرایی کاپیتالیسم مدرن افزود. این‌ها مردمی هستند سوار بر تایتانیک که فریاد می‌کشند تا بر سرعت بیفزاییم و از وسط کوه یخ با قدرت گذر کنیم.

رؤیای اکومدرنیست—در واقع همان سرانجام‌گریزناپذیر فرضیه‌ی کورکورانه‌ی کاپیتالیست لیبرال که می‌پندارد رشد می‌تواند الی‌الابد ادامه یابد—لاجرم انسان و جوامع حیوانی را به این فجایع سوق خواهد داد: نابودی و اختلاف شدید بر سر منابع اندک باقی‌مانده، فقر حاد در میان آنها که خود تا کنون مستمند بوده‌اند، و ادامه‌ی حذف تنوع زیست‌بوم (که نه تنها ارزشمند که برای بالیدن انسان ضروری‌ست). وصلت میان حفاظت از زیست‌بوم و کاپیتالیسم استعماری دست‌کم برمی‌گردد به زمان تئودور روزولت و گروه طرفداران نخبه و نژادپرست هوادار حفظ زیست‌بوم در اطراف او، یا شاید حتی قدیم‌تر. اما ریشه‌ی این طرز بیان موخر بازمی‌گردد به مقاله‌ای در وال استریت ژورنال به سال ۱۹۸۶ و به قلم فرد کراپ، مدیر صندوق دفاعی زیست‌بوم. در سرمقاله‌اش، کراپ جانب امری را می‌گیرد که خود «مرحله‌ی سوم» حفاظت از زیست‌بوم می‌نامد. و از گروه‌های سبزی می‌خواهد که از شخصیت حقوقی شرکت‌های بزرگ، کاپیتالیسم، و نظریه‌ی مدیریت لیبرال استقبال کنند. در ویرایش سال ۲۰۱۸ همان مقاله، به موفقیت خود می‌بالد در کمک به پدید آمدن «مرحله‌ی نوین چهارم در حفاظت از زیست‌بوم» و می‌گوید: «رویکردهای منوط به اقتصاد بازار و همکاری



شرکت‌های بزرگ امروزه به عملکرد ثابت [جوامع طرفدار حفظ زیست‌بوم] تبدیل شده‌اند. و حق در این زمینه با اوست. نه تنها این شراکت‌ها کاری برای کاهش یا توقف سقوط به جهنم زیست‌بومی در ۳۵ سال گذشته نکرده‌اند، بلکه به افزایش سرعت فجایع اقلیمی و زیست‌بومی یاری هم رسانده‌اند، در کنار حذف جوامع حاشیه‌ای یا افزایش درماندگی آنها.

بر طبق گفته‌های جینو لوبارن، استاد علوم سیاسی دانشگاه شفیلد، از دهه‌ی ۱۹۸۰ بدین سو «دستورکار حفاظت از زیست‌بوم سخت تحت تأثیر نگاه شرکت‌های بزرگ قرار گرفته است». در نتیجه، جنبش لیبرال‌زده‌ی حفاظت از زیست‌بوم، به جدّ و با موفقیت، بسیاری از سخنگویان رادیکال و بومی جنبش را به حاشیه رانده؛ همان‌ها که می‌شد راه‌حلهایی به مراتب تأثیرگذارتر را به کرسی بنشانند. نائومی کلاین کنشگر اقلیمی و نویسنده تا بدان‌جا پیش رفته که بگوید این «گروه‌های عظیم سبز» ضرری بالاتر از گروه‌های راست‌گرای نافی شرایط وخیم اقلیمی به تلاش‌ها در راه کربن‌زدایی وارد کرده‌اند؛ و این کار با دادن وجهه‌ای قابل دفاع به شرکت‌هایی صورت می‌گیرد که رانشگر توسعه‌ای تمام‌کش‌اند. اصطلاح خودمانی‌اش، «سبزشویی»، توسط اغلب ابرشرکت‌ها مورد استفاده قرار گرفته، اما استاد استفاده از آن احتمال شرکت شل باشد. این شرکت نفتی پولی هنگفت صرف یک کمپین بازاریابی کرد که در آن از سرمایه‌گذاری بزرگ‌شان در زمینه‌ی پروژه‌ی انرژی‌های تجدیدپذیر لاف زده، و درست پس از اینکه کمپین بازاریابی به اتمام رسیده تا حد زیادی از آن سرمایه‌گذاری پا پس کشید. سرتاسر دنیا، شرکت‌های بزرگ سبزشو یا که زیردستان آن‌ها به میزانی بی‌سابقه کنشگران حفاظت از زیست‌بوم، هر که در برابر ایشان قد علم کنند، را به قتل می‌رسانند. همچنین به کشتن مردمان بومی مشغول‌اند تا بتوانند زمین‌هاشان را تصاحب کنند و دشت‌های وسیع و سرزمین بومیان را برای استفاده‌ی شرکت‌های بازاری آماده سازند. در این میان، نرخ صدور گازهای گلخانه‌ای کماکان رکورد می‌شکند، و انقراض عام موجودات افزایش می‌یابد.

در حالی که دست‌کم دو اکوفاشیست خودخوانده و تیرانداز به سوی مردم را شاهد بوده‌ایم تا ای‌نجاهی کار (آن دیگری در ال‌پاسو)، و شاید در آینده تعدادی دیگر هم

باشند، به‌گمانم منصفانه باشد که بگوییم خطرناک‌ترین افراد امروزه لیبرال‌های محترم و قدرتمند هسته‌ی نظام هستند. این‌ها با چیره‌دستی سازوکاری را سرپا نگه می‌دارند که مسبب اصلی فروپاشی زیست‌بوم است، در حالی که ابعاد فاجعه و ضرورت اقدامات اساسی را کوچک می‌شمارند. می‌بینیم‌شان که موانعی به‌ظاهر غیر قابل عبور بر سر راه نرم‌ترین مصالحه‌ها چون نیودیل سبز Green New Deal ایجاد می‌کنند. لیبرال‌های اقتصادی در ایالات متحده فعلاً پشت دو نفر متحد ایستاده‌اند: یکی جو بایدن، که سال‌هاست نژادپرستی‌اش عیان گشته و نقشه‌اش برای اقلیم، اگر اصلاً بتوان نقشه‌اش نامید، به‌غایت کمتر از حد لازم برای پیشگیری از رنج‌های بی‌سابقه است؛ و دیگری دونالد ترامپ، که اخیراً ضامن نجات صنعت نفت شد و علناً به علم به‌نژادی پایبند است. هر دوی این مردان به راحتی با یکدیگر همکاسه خواهند شد در ادامه دادن به پروژه‌ی استثمار و نابودی زندگی حاشیه‌نشین شده، چه انسان و چه غیرانسان. کاپیتالیسم لیبرال، چه از راه سبزشویی شرکت‌ها و یا پنهان شدن پشت (و در عین حال فاصله‌گیری ظاهری از) چهره‌ی موحش اکوفاشیسم، تا ابد هوادار قشر متمکن خاصی خواهد بود، در مقابله با طبقه‌ی کارگر. آن کشورهای «غیر غربی» که عناصری از لیبرالیسم اقتصادی اروپایی را در خود پذیرفته‌اند، همچون چین و هند، نسخه‌های مخصوص خودشان از پاکسازی قومی را در چنته دارند، چه به واسطه‌ی هان-پرستی یا هندو-پرستی. در کنار ستایش از ترامپ، تیرانداز مسجد کرايست چرچ روش مورد اتخاذ چینی‌ها را نیز در مورد اقلیت‌های قومی‌شان مورد ستایش قرار داد. رفتار قتل‌عامانه‌ی مودی و چی با جوامع پامال شده چیزی نیست جز همان لیبرالیسم اقتصادی که در جستجوی حذف هرآنچه است که نیروی کار مازاد می‌پنداردشان، تا که بتواند بهره‌کشی از منابع طبیعی به سود منافع شخصی را بهینه‌سازی کند. تا زمانی که اداره‌ی امور به دست لیبرالیسم باشد، این فرآیند استخراج‌گر و خونبار بی‌شک ادامه خواهد یافت در کنار افزایش تغییرات وخیم اقلیمی. به هر روی، از وارثان امروزین همان لیبرالیسمی سخن می‌گوییم که بیش از صد میلیون تن از بومیان امریکا را قتل‌عام کرد؛ در واقع، بدان شمار انسان در دو قاره‌ی امریکا به قتل رسید که احتمال آن می‌رود این کار مستقیماً عامل خنک شدن سیاره شده باشد. این همان لیبرالیسم است که ۶۲ میلیون هندی را تحت حاکمیت بریتانیا سربه‌نیست

کرد، همان که بی‌شمار میلیون انسان را در در کنگو تحت حاکمیت بلژیک سربه‌نیست کرد تا به منابع طبیعی‌شان دست یازد. هواداران لیبرالیسم اقتصادی به پاکسازی جوامع پامال شده ادامه خواهند داد تا زمانی که فجایع زیست‌بومی شدیدتر می‌شوند. و با این کار امر گزینش این که چه کسانی نجات یابد و چه کسی محکوم به نابودی شود را به طبقه‌ی نخبه خواهند سپرد. با تمرکز بر روی اکوفاشیسم به‌عنوان تهدیدی تازه، و موجودیتی مستقل، ما به دست خود رخوت بی‌اندازه‌ی جمعی را نسبت به هرآنچه به «زیست‌بوم» مربوط باشد تشدید خواهیم کرد. در حالی که از هیبت این هیولای دهشت‌انگیز تازه به لرزه می‌افتیم، از خطر هیولایی به‌مراتب مرگبارتر چشم می‌پوشیم.

پیوند با منبع اصلی:

It's Not "Ecofascism"—It's Liberalism